

Developments in the Role and Function of Women in the Japanese Political Economy since the 1990s

MohammadJavad Ranjkesh¹

Saeede Geramian²

Abstract

The globalization of the economy has had several effects on the internal affairs of societies and externalities, such as its governance. In the meantime, the role of the government as the only institution with high authority to respond to and adapt to external developments, has a special place. This adaptation sometimes has internal consequences on all institutions, arrangements and social classes in the economic, social and political spheres. The purpose of this article is to analyze the reactions of the Japanese government and feminist supporters to changes in political economy as well as patterns of family formation since the 1990s, given the common discourse between political economy and the family institution in Japan. The question of this article, therefore, is what is the relationship between the reconstruction of the political economy and the evolution of families and the gender roles of women in contemporary Japan since the 1990s? The hypothesis of the paper is that the reconstruction of political economy influenced by the developments of globalization has forced Japanese women to make a hasty leap from the Fordist model of family life to an idea of individual self-reliance. The growth of women's egalitarian demands, the decline in marriage and birth rates, the weakening of the traditional family institution and, consequently, the need for government intervention in social and economic policies have been inevitable. The research method of this paper is descriptive- analytical and based on the collection of library and Internet documents.

Keywords: Globalization, Japan, Government Policies, Women, Political Economy.

Article Type: Research Article.

Citation: Ranjkesh, M J & Geramian, Saeede (2020). Developments in the Role and Function of Women in the Japanese Political Economy since the 1990s. *International Political Economy Studies*, 3(1), 257-278.

1. Assistant Professor of International Relations, Department of Political Sciences, Faculty of Law and Political Science, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran (Corresponding Author), ranjkesh@um.ac.ir

2. Assistant Professor of Political Science, Payame Noor University, Mashhad Branch, Mashhad, Iran.

تحولات نقش و کارکرد زنان در نظام اقتصاد سیاسی ژاپن از دهه ۱۹۹۰ به بعد

محمد جواد رنجکش*

سعیده گرامیان**

چکیده

جهانی شدن اقتصاد آثار چندی بر امور داخلی و بیرونی جوامع هم چون امور حاکمیتی آن به هم راه داشته است. در این بین، نقش دولت به منزله تنها نهاد دارای اقتدار عالی به منظور پاسخ گویی به تحولات بیرونی و انطباق با آن ها جایگاه ویژه ای دارد. این انطباق پی آمدهای داخلی بر تمامی نهادها، تریبات، و طبقات اجتماعی در حوزه های اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی دارد. هدف نگارندگان در این مقاله تحلیل واکنش ها و پاسخ های دولت ژاپن و هواداران فمینیست به تغییرات در اقتصاد سیاسی و همچنین الگوهای تشکیل خانواده از دهه ۱۹۹۰ با توجه به گفتمان موجود مشترک بین اقتصاد سیاسی و نهاد خانواده در ژاپن است. از این رو، پرسش این مقاله این است که چه رابطه ای بین بازسازی اقتصاد سیاسی و تحول خانواده ها و نقش های جنسیتی زنان در ژاپن معاصر از دهه ۱۹۹۰ به بعد وجود داشته است؟ فرضیه نوشتار این است که بازسازی اقتصاد سیاسی متأثر از تحولات پدیده جهانی شدن، زنان ژاپنی را بر آن داشته تا جهشی شتاب زده از مدل فوردیستی زندگی خانوادگی به یک ایده خودتکایی فردی داشته باشند. یافته ها نشان می دهد که این تحولات پی آمدهایی هم چون رشد مطالبات برابر خواهانه زنان، کاهش ازدواج و نرخ تولد، تضعیف نهاد سنتی خانواده، و در نتیجه لزوم دخالت دولت در سیاست های اجتماعی و اقتصادی را به همراه داشته است. روش پژوهش در این نوشتار از نوع توصیفی — تحلیلی و بر پایه گردآوری اسناد کتابخانه ای و اینترنتی است.

کلیدواژه ها: جهانی شدن، ژاپن، سیاست های دولتی، زنان، اقتصاد سیاسی.

نوع مقاله: پژوهشی.

* استادیار روابط بین الملل، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران (نویسنده مسئول)، ranjkesh@um.ac.ir
** استادیار علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی، دانشگاه پیام نور، مشهد، ایران.

مطالعات اقتصاد سیاسی بین الملل، ۱۳۹۹، دوره سوم، شماره اول، ۲۵۷-۲۷۸.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۱۶

ناشر: دانشگاه رازی

© نویسندگان



۱. مقدمه

اقتصاد سیاسی مانند همه حوزه‌های دیگر زیست انسانی و جوامع بر اثر عواملی چند، به‌ویژه پدیده جهانی شدن، انقلاب اطلاعات، و ارتباطات و تحولات نظام بین‌الملل در دو دهه اخیر تغییرات شگرفی را تجربه کرده است. از آن‌جاکه در سپهر مطالعات اقتصاد سیاسی صحبت از رابطه دولت (حاکمیت/ قدرت سیاسی) و مالکیت (بازار/ قدرت اقتصادی) می‌شود، می‌توان متأثر از انواع روابط نهادهای مختلف سیاسی و اقتصادی در جوامع گوناگون از اقتصادهای سیاسی و نه فقط یک گونه از آن سخن به میان راند. یکی از انواع جالب مطالعاتی اقتصاد سیاسی مدل ژاپنی است. پیشرفت‌های فوق‌العاده توسعه‌ای این کشور و قرارگرفتن در اردوگاه لیبرالیستی و درعین حال، تفاوت‌های خاص این کشور با سرمایه‌داری نوع آنگلو آمریکن (Anglo-American) محققان زیادی را به مطالعه ابعاد مختلف اقتصاد سیاسی این کشور واداشته است. تا آن‌جاکه یکی از ابعاد مهم را نوع رابطه نهادهای سه‌گانه سیاسی، اقتصادی، و جامعه‌شناختی این کشور می‌دانند.

خانواده ژاپنی و اقتصاد سیاسی این کشور نیز مانند دیگر جوامع در حال گذارند و دو مرجع عمده‌ای هستند که دانشگاهیان و منتقدان اجتماعی در داخل و خارج از ژاپن برای نشان‌دادن ماهیت گذار از دهه ۱۹۹۰ استفاده کرده‌اند. خانواده ژاپنی نماد ثبات و هماهنگی نهادی است که دولت ژاپن را از موفقیت‌های اقتصادی معجزه‌آسایی از اواسط دهه ۱۹۵۰ تا دهه ۱۹۷۰ هدایت کرده است. مثلاً، فوگل (Fugel) در کتاب *طبقه متوسط جدید ژاپن* (۱۹۶۳) بر خانواده‌های کارگران شرکت‌هایی تمرکز می‌کند که در حومه توکیو زندگی می‌کنند و طی آن زوجها تقسیم کار تقریباً جنسیتی را انجام می‌دهند و مراقبت از بچه‌ها برعهده پرستاران است و فرایند جامعه‌پذیری به آن‌ها انتقال داده می‌شود. از نگاه فوگل، این نوع از خانواده ژاپنی بنیانی بسیار قوی است که از دل آن رشد اقتصادی منحصربه‌فرد پس از جنگ ژاپن به‌وجود آمد. پیوند مشابهی میان ماهیت خانواده ژاپنی و معجزه اقتصادی این کشور را دیگر متخصصان ژاپن نیز مطرح و تأیید کرده‌اند (Garon 1997: 62).

پیوند بین خانواده و اقتصاد سیاسی ملی به‌واسطه رکود اقتصادی سال‌های دهه ۱۹۹۰ سست شد و در این بین، عملکرد اقتصادی پایین معاصر ژاپن با بی‌ثباتی خانواده‌ها همراه بود. این پدیده که بازتاب آن را می‌توان در کاهش ازدواج و نرخ تولد مشاهده کرد، در بحث‌های دانشگاهی، دولتی، و عامیانه بازتاب داشته است (Takeda 2003: 162). باوجود این که ژاپن یکی از بزرگ‌ترین قدرت‌های اقتصادی در جهان است، مشارکت

زنان در سیاست و اقتصاد هنوز بسیار محدود است. ژاپن در برنامه توسعه سازمان ملل متحد در زمینه اقدامات توانمندسازی جنسیتی (Gender Enabling Measures/ GEM) رتبه ۴۳ را دارد. این در مقایسه با رتبه یازدهم ژاپن در شاخص توسعه انسانی (Human Development Indicator/ HDI) در سال ۲۰۰۵ کاملاً متفاوت است (www.UN.org/UNDP/Articles/7843).

رتبه نسبتاً پایین ژاپن در زمینه توانمندسازی جنسیتی پی‌آمد سیستم‌های سیاسی و اقتصادی پس از جنگ بود که طی آن انتظار می‌رفت زنان مشارکت غیرمستقیمی در حفظ و توسعه اقتصاد ملی از طریق مسئولیت‌های خانگی خود انجام دهند و در واقع با مشارکت زنان در انجام امور خانگی مردان دست‌مزد دریافت کنند. با این حال، تغییرات اقتصادی اخیر، به‌ویژه عقلانی‌کردن سیستم اشتغال، این فرض بلندمدت را تحلیل کرده است. در نتیجه، تاحدی به‌علت حضور اندک مهاجران خارجی نرخ اشتغال زنان بیش‌تر شده و این امر روند روبه‌کاهش ازدواج و نرخ تولد را تشدید کرده است. این روند دولت ژاپن را به‌طور هم‌زمان با دو مسئله متضاد روبه‌رو کرده است: بازسازی اقتصاد سیاسی و گذار جمعیت‌شناختی ناشی از بی‌ثباتی خانواده استاندارد. در مقابله با این وضعیت، مورد ژاپن صورت پیشرفته‌ای از ترتیبات زیست سیاسی را برای بازنمودن وضعیت اقتصاد سیاسی و جمعیت براساس الزامات «اقتصاد جدید» پیش روی علاقه‌مندان این حوزه می‌نهد. ترتیبات خانوادگی و نقش جنسیتی زنان به‌واسطه بازشکل‌گیری مبتنی بر ترتیبات زیست سیاسی به‌سرعت در حال تغییر است، درحالی‌که نوعی نبود تعادل در ابتکارات دولتی با هدف گسترش مشارکت زنان در اشتغال هم‌چنان به قوت خود باقی مانده است.

از این‌رو، پرسش این مقاله این است که چه رابطه‌ای بین بازسازی اقتصاد سیاسی و تحول خانواده‌ها و نقش‌های جنسیتی زنان در ژاپن معاصر از دهه ۱۹۹۰ به بعد وجود داشته است؟ روش پژوهش این نوشتار از نوع توصیفی - تحلیلی و برپایه گردآوری اسناد کتابخانه‌ای و اینترنتی است.

۲. بنیان نظری: جهانی‌شدن اقتصادی و اقتصاد سیاسی جنسیتی

آنتونی گیدنز (Anthony Giddens)، جامعه‌شناس ساختارگرای سازه‌انگار، در مجموعه آثار خود به‌ویژه کتاب جامعه‌شناسی ارتباط دقیقی را میان پدیده‌های فرامرزی هم‌چون

جهانی شدن، شیوع سرمایه‌داری، و مدرنیته با تحولات داخلی جوامع هم‌چون نهاد خانواده، اقتصاد، وضعیت کار، و حتی روابط جنسیتی، فرهنگ، و سیاست ترسیم کرده است. او معتقد است که جهانی شدن نه تنها پدیده‌ای متعلق به روابط فرامرزی است، بلکه محلی است و در زندگی همه ما تأثیر می‌گذارد (گیدنز: ۱۳۸۹: ۷۶). از نظر او، جهانی شدن اغلب به صورت پدیده‌ای اقتصادی تشریح شده است. در این جا نقش اصلی به شرکت‌های فراملیتی داده می‌شود که فعالیت‌های عظیم آن‌ها مرزهای ملی را درمی‌نوردد و بر فرایندهای تولید جهانی و توزیع بین‌المللی کار سایه می‌اندازد. برخی هم به ادغام و یکپارچگی الکترونیکی بازارهای مالی جهانی و حجم عظیم جریان سرمایه جهانی اشاره می‌کنند و بعضی هم متوجه دامنه بی‌سابقه تجارت جهانی‌اند که بسیار وسیع‌تر از همه ادوار گذشته است (همان: ۷۷).

گیدنز زوال شکل‌های سنتی زندگی خانوادگی را هم بازتابی از جهانی شدن و هم عامل مهمی در جهانی شدن می‌داند. به نظر او، طی چند دهه گذشته جوامع غربی و صنعتی شاهد چنان چرخش و تحولی در الگوهای خانواده بوده‌اند که برای نسل‌های پیشین تصورناپذیر بود. گرایش مردم به ازدواج کردن کم‌تر از گذشته است و اگر هم ازدواج کنند، در سن بالاتری ازدواج می‌کنند. نرخ طلاق افزایش چشم‌گیری یافته است و این یکی از عوامل افزایش خانواده‌های تک‌والدی است. گیدنز این پدیده را به جوامع غربی و حتی صنعتی منحصر نمی‌داند و در مثال خود از چین و دیگر کشورهای آسیایی به‌منزله کشورهای که این‌گونه آثار به آن‌جا سرایت می‌کند، نام می‌برد (همان: ۲۵۰). درآمد، دو دیدگاه نظری درباره خانواده را روبه‌روی هم قرار می‌دهد: دیدگاه کارکردگرایی که جامعه را هم‌چون مجموعه‌ای از نهادهای اجتماعی می‌بیند که کارکردهای معینی برای تضمین تداوم و وفاق جامعه دارند و خانواده وظایف مهمی را به‌انجام می‌رساند که جزو نیازهای اساسی جامعه‌اند و به بقای نظم اجتماعی کمک می‌کنند. در این بین، او از نوعی خانواده به نام خانواده عرفی یاد می‌کند که در آن یکی از بزرگسالان می‌توانست بیرون از خانه کار کند و دومی مراقب خانه و کودکان باشد. در عمل، این تخصصی شدن نقش‌ها در خانواده هسته‌ای مستلزم این بود که شوهر، در جایگاه نان‌آور خانواده، نقش «ابزاری» را برعهده بگیرد و زن نقش «احساسی» و عاطفی را در خانه قبول کند. در نقطه مقابل نظریه کارکردگرایی، نظریه فمینیسم با طرح سه دغدغه و زیرسؤال‌بردن تقسیم کار خانگی، خشونت در خانه، و فعالیت‌های تیمارداری به برهم‌ریختن نظم سنتی نقش‌های خانوادگی و برابری زنان در

عرصه‌های زندگی اقتصادی و سیاسی منجر شده است و کار با دست‌مزد را جای‌گزین کار خانگی بدون دست‌مزد کرده است (همان: ۲۵۷).

گیدنز دو روند یا عصر فوردیسم (fordism) و پسافوردیسم (post-fordism) را در حیات اقتصادی جوامع صنعتی با هم مقایسه می‌کند. در دوره فوردیسم که با ویژگی‌هایی چون تولید انبوه، خطی بودن تولید، نظم و انضباط مکانیکی، و نبود وجدان در کارگران مواجه است، گرچه میزان تولید افزایش می‌یابد، این روند متناسب دوران جهانی شدن نیست و برای پاسخ‌گویی به نیازهای بازار و کاهش انعطاف‌ناپذیری آن روند پسافوردیسم جای‌گزین می‌شود. این تحولات موجب حضور بیش از پیش زنان در عرصه فعالیت‌های اقتصادی، کاهش نرخ موالید، تک‌فرزندی شدن خانواده‌ها، ماشینی شدن کارهای خانگی، مشارکت بیش‌تر مردان در حوزه کارهای خانگی، و ترویج افکار مساوات‌گرایانه در نهضت زنان شده است (همان: ۵۶۳). درآمد میانگین سالانه زنان در ژاپن حدود پنجاه درصد میزان مشابه مردان است که آمار بسیار خوبی است. هرچند زنان از لحاظ حقوقی به برابری قابل ملاحظه‌ای با مردان رسیده‌اند، هنوز نوعی تبعیض نانوشته نسبت به زنان در محیط‌های کاری وجود دارد. غالباً، کارهای سطح پایین به زنان سپرده می‌شود و در هنگام ازدواج یا وضع حمل وضعیت استخدامی آنان به حالت تعلیق درمی‌آید. هرچند در سالیان اخیر این روند کمی بهتر شده است، هنوز این تغییرات ناچیز است.

۳. خانواده ژاپنی در گذار اقتصاد سیاسی

کشور ژاپن با داشتن تولید ناخالص داخلی به میزان پنج تریلیون دلار در سال ۲۰۲۰ سومین قدرت اقتصادی دنیا (پس از آمریکا و چین) بود و در آسیا نیز رتبه دوم را از این لحاظ دارد (<https://www.mojnews.com>). سیستم اقتصادی ژاپن سرمایه‌داری است و به مکانیسم بازار وابسته است؛ اما نوع سرمایه‌داری حاکم بر اقتصاد ژاپن تفاوت‌هایی جدی با انواع اروپایی و آمریکایی دارد. در ژاپن رابطه سه‌گانه‌ای میان نهاد دولت، بنگاه‌های اقتصادی، و نهاد خانواده وجود دارد و میزان حمایت‌های اجتماعی از نیروی کار به مراتب از نوع سرمایه‌داری کلاسیک و ناب بیش‌تر است (گیلین ۱۳۸۹: ۱۸۷). در فرایند صنعتی شدن ژاپن، دولت در یک سیر تکاملی به شکل‌گیری بخش خصوصی توانمند کمک کرده است. ابتدا، در دوره امپراتور میجی، دولت در زیرساخت‌های اقتصادی سرمایه‌گذاری کرد و بنگاه‌های دولتی تأسیس شدند و سپس، خصوصی‌سازی با انتخاب تعداد محدودی از تجار و افراد بانفوذ و

ثروت‌مند آغاز شد و کسب‌وکارهای گروهی و خانوادگی ایجاد شدند. درجه بالایی از هماهنگی و همکاری میان دولت و بخش خصوصی منتخب (گروه‌های کسب‌وکار بزرگ) تا زمان تکامل بازارهای کارآمد در اقتصاد پس از جنگ ادامه داشت و دولت با ابزارهای مهمی چون سیاست صنعتی و هدایت اعتبارات بانکی از بخش خصوصی حمایت کرد. سپس، بخش خصوصی به تدریج میان بنگاه‌های کوچک و متوسط با بنگاه‌های بزرگ روابطی را شکل داد و پس از رسیدن ژاپن به مرحله توسعه‌یافتگی حمایت دولت از سوی بنگاه‌های بزرگ به بنگاه‌های کوچک و متوسط و ایجاد محیط مساعد کسب‌وکار معطوف شد. ژاپنی‌ها معتقد بودند مکانیسم بازار برای هدایت سرمایه‌گذاری به طرف صنایعی که بالاترین رشد را برای کل اقتصاد به ارمغان می‌آورد، ناتوان است و بنابراین ساختار انگیزشی‌ای از طریق مسابقه‌هایی مبتنی بر رقابت را با مزایای همکاری و تعاون در میان شرکت‌ها و بین دولت و بخش خصوصی تلفیق کردند. در سال ۱۸۵۴ وقتی که آخرین دولت حکومت نظامی ژاپن (Tokugawa Shogunate) برای اولین بار درهای کشور را به روی تجارت خارجی با غربی‌ها باز کرد و بر آخرین سال‌های دوره ادو (Bakumatsu) تأثیر گذاشت، ژاپن وارد چند مرحله توسعه اقتصادی شد. انقلاب صنعتی ابتدا در صنعت نساجی و به‌خصوص در زمینه پارچه‌های پنبه‌ای و ابریشمی که برپایه کارگاه‌های خانگی در نواحی روستایی بنا شده بود، به‌وجود آمد. حکومت برای ترفیع و ترویج صنعتی‌شدن به این نتیجه رسید و تصمیم گرفت تا زمانی که به بخش خصوصی کمک می‌کند تا برنامه‌ریزی کند و منابع را تخصیص دهد، بخش خصوصی به بهترین نحوی برای ایفای نقش موتور رشد اقتصادی بودن جامعه تجهیز شود. بزرگ‌ترین نقش حکومت در شکوفاشدن چرخه اقتصادی و تجاری این بود که کمک کند تا اوضاع اقتصادی برای چنین رشد و توسعه‌ای در بخش خصوصی مهیا شود. به‌طور خلاصه، حکومت فقط نقش راه‌نما را بازی می‌کرد و بنگاه‌ها تولید و تجارت را انجام می‌دادند. داده‌های آماری مربوط به خانواده‌های ژاپنی نشان می‌دهد که نوع خاصی از خانواده از میانه دهه ۱۹۵۰ تا اواسط دهه ۱۹۷۰ موقعیت مسلطی را به خود اختصاص داده است. جامعه‌شناس برجسته ژاپنی، اوچیای، عبارت «سیستم خانواده پس از جنگ» را برای اشاره به این خانواده خاص به‌کار می‌برد. این مدل خانواده سه ویژگی متمایز دارد: ۱. تغییر در نقش زنان خانه‌دار برای زنان؛ ۲. برابری باروری؛ و ۳. اثر تحولات جمعیتی که به افزایش «طبیعی» تعداد خانواده‌های هسته‌ای منجر می‌شود. به‌عبارت‌دیگر، در دوره زمانی‌ای که اقتصاد سیاسی ژاپن رشد اقتصادی بی‌سابقه‌ای داشت، نظام خانوادگی پس از جنگ با مشخصات «خانواده مدرن» شکل غالب خانواده بود (Ochiai 1997: 97). مهم‌تر از همه

این که این نوع از خانواده پایه‌ای برای رشد اقتصادی پس از جنگ بود. در چهارچوب نظام خانوادگی پس از جنگ زوجها تقسیم کار تقریباً جنسیتی را انجام دادند. به این ترتیب، نظام خانوادگی پس از جنگ روند بازتولید جمعیت مولد ملی را تسریع کرد و اقتصاد و دولت ملی مؤثر را مطابق با عقلانیت اقتصادی آن زمان بازتولید کرد.

در اواسط دهه ۱۹۷۰ و به‌ویژه پس از شوک‌های نفتی این دهه، اقتصاد ژاپن تغییرات ساختاری پیدا کرد و روند رشد نسبتاً آهسته‌تر شد. تقریباً در همان زمان آمار مربوط به خانواده نیز نشانه‌هایی از تحول را نشان می‌دهد. مثلاً، میزان باروری کل از ۲/۱ در سال ۱۹۷۰ به ۱/۴۲ در سال ۱۹۹۵ و ۱/۲۹ در سال ۲۰۰۴ کاهش یافت. نرخ ازدواج نیز از ۱۰ در سال ۱۹۷۰ به ۶/۴ در سال ۱۹۹۵ و ۵/۹ در سال ۲۰۰۳ کاهش یافت، درحالی‌که نرخ طلاق از کم‌تر از ۱٪ به ۱/۷۸٪ و ۲/۲۵٪ افزایش یافت (Ochiai 1997). اوچیای استدلال می‌کند که چنین تغییرات آماری‌ای (کاهش میزان ازدواج و میزان تولد و افزایش نرخ طلاق) مشترکاتی با تغییرات دوم جمعیتی در شمال و غرب اروپا دارد. باین حال، او خاطر نشان می‌کند که نرخ پایین تولد خارج از حیطه ازدواج رسمی نشان‌دهنده پایداری نهاد ازدواج به‌منزله یک توافق مشروع برای فعالیت‌های تولیدمثل در ژاپن است. هم‌زمان، نسبت جمعیت سال‌مندان (بیش از ۶۵ سال) از ۷٪ در سال ۱۹۷۰ به حدود ۱۵٪ در سال ۱۹۹۵ افزایش یافت، درحالی‌که تعداد زنان متأهل شاغل بیش‌تر از کل تعداد کارمندان زن در دهه ۱۹۷۰ شد و در مقایسه با ۳۲/۵ برای زنان مجرد و ۱۰٪ برای زنان مطلقه و بیوه‌ها در سال ۱۹۸۰ به ۵۷/۴٪ رسید. به‌تعبیر اوساوا (Osawa)، افزایش تعداد زنان ازدواج‌کرده پایه «جامعه رفاه به‌سبک ژاپنی» را سست کرده است؛ چراکه این قشر ارائه‌کننده خدمات مراقبتی و مادرانه‌اند و بخش ضروری نظام رفاهی دولتی را تشکیل می‌دهند (Osawa 1993; Harada 1992). درکل، میانه دهه ۱۹۷۰ مقطع متمایزی برای خانواده‌های ژاپنی بود. بدین ترتیب، صورت‌بندی و ویژگی‌های خانواده در ژاپن تغییر کرد و از مدل پیشین همگن سیستم خانواده پس از جنگ فاصله گرفت، درحالی‌که چهارچوب سازمانی و اصولی موجود خانواده دست‌نخورده باقی ماند.

ازسوی دیگر، واقعیت متغیر خانواده‌های ژاپنی با یک چالش ایدئولوژیک برای نهاد خانواده پس از جنگ هم‌زمان شد. این شعار جنبش لیبرالی زنان ژاپنی در دهه ۱۹۷۰ که در اعتراض‌های خیابانی بر روی پلاکاردها به‌چشم می‌خورد با عنوان «ای مادر، آیا ازدواج باعث شادمانی می‌گردد» بیان‌گر مخالفت عمیق و شک و تردید درمورد چهارچوب متعارف خانواده‌های سنتی و الگوهای زندگی زنان بود (Yamada 2007: 32). بررسی‌های جدی

در باره اجزای اصلی خانواده‌های ژاپنی پس از جنگ، از جمله عشق، ساختار قدرت داخلی در خانواده و تقسیم جنسیتی و موقعیت فرودستی زنان بر اثر اقدامات جمعی و بسیاری از نوشته‌ها و بحث‌ها به دست آمد. با این حال، مادر بودن و اهمیت فعالیت‌های تولیدمثل موضوع مهمی بود که توجه بسیاری از فمینیست‌ها (دانشگاهیان و فعالان) را به خود جلب کرد. حاملگی (چه به سقط جنین منجر می‌شد یا تولد فرزند) و فرزندپروری دو عاملی بودند که باعث می‌شدند زندگی زنان با مراقبت از دیگران گره بخورد و آن‌ها را در تناقض بین نیازهای مختلف قرار می‌داد. فولبر (Fulber) این وضعیت را در قیاس با اصطلاح «معمای زندانی»، «زندانی عشق» می‌نامد. از این رو، فمینیست‌های ژاپنی در دهه ۱۹۷۰ با مشکل «زندانیان عشق» مواجه بودند.

با آغاز و تعمیق رکود اقتصادی در اواسط دهه ۱۹۹۰ و پذیرش غیررسمی آن تحول خانواده‌ها نیز از لحاظ صورت‌بندی و اندیشه به واقعیت ثابت‌شده‌ای مبدل شد. همان‌طور که اشاره شد، در جامعه معاصر ژاپن افراد کم‌تر به تشکیل خانواده تمایل دارند و اگر این کار را بکنند، تعهد به خانواده در مراحل بعد در زندگی‌شان است. علاوه بر این، هم‌بستگی نهادی خانواده از طریق قرار گرفتن در معرض روابط آسیب‌پذیر، شکننده، و در نتیجه «مخاطره‌آمیز» میان اعضای خانواده کم‌رنگ شده است و دیگر خانواده در زندگی افراد یک ضرورت یا نفع در نظر گرفته نمی‌شود. برخی از جامعه‌شناسان در ژاپن این روند را با عنوان «فردگرایی خانواده» خلاصه کرده‌اند (Ochiai 1997; Ida 1998). اصطلاحات جدید برای تجزیه و تحلیل فردگرایی خانواده مثل اصطلاح ژاپنی (ازدواج به تأخیر افتاده / bankonka) و (مجردهای مزاحم / parasaito shinguru) در رسانه‌ها، اسناد دولتی، و گفتمان علمی باب شده است. در نتیجه، تاریخ‌سازی نظام خانواده پس از جنگ پیشرفت کرده است.

گذار از سیستم خانواده پس از جنگ به فردی شدن خانواده نشان‌دهنده تحولی انکارناپذیر در الگوهای تشکیل خانواده در ژاپن است. با وجود این، بررسی دقیق‌تر این فرایند نشان می‌دهد که قطعاً پیوستگی و تداوم، به‌ویژه در این سه مورد، وجود دارد:

اول، بر روابط عاشقانه بین زن و شوهر به‌طور مداوم، به‌منزله عنصر ضروری خانواده، تأکید شده و هنوز هم وجود دارد. مجموعه‌ای از نظرسنجی‌های دولتی و پروژه‌های تحقیقاتی نشان می‌دهد که بسیاری از جوانان ژاپنی نه به این علت که عامدانه مخالف ازدواج هستند، بلکه به این دلیل که منتظر یک شریک مطلوب‌اند هنوز مجردند. برای آنان ازدواج پروژه‌ای عاطفی است تا بتوانند با کسی که دوستش دارند زندگی شادی داشته باشند (Ogura 2003: 62). با وجود این، هرچه بر روابط عاشقانه بیش‌تر تأکید می‌شود، ازدواج

بیش‌تر به پروژه‌های شرطی تبدیل می‌شود که احتمال شکست در آن وجود دارد. همان‌طور که گیدنز اشاره می‌کند، چنین روابط «بازتاب‌محوری» ناپایدارند، زیرا همیشه تحت نظارت ثابت عاطفی برای اطمینان از تأیید رابطه‌اند (گیدنز ۱۳۸۴: ۲۷۶). در نتیجه، ازدواج و تشکیل خانواده به‌طور فزاینده‌ای در جامعه معاصر ژاپن عملی «پرمخاطره» است.

دوم، هنوز به‌نظر می‌رسد که بچه‌ها در ازدواج مهم‌اند. باتوجه‌به نرخ بسیار پایین تولد بدون ازدواج در ژاپن در مقایسه با دیگر کشورهای صنعتی پیشرفته، ازدواج تنها آرمان قانونی برای داشتن فرزندان است. براساس یک نظرسنجی جامعه‌شناختی دربارهٔ مادر بودن، بسیاری از زنان، به‌ویژه زنان تحصیل‌کرده، فکر می‌کنند که باید بیش‌ترین تلاش را برای به‌دست‌آوردن فرزندان داشته باشند (Yamada 2000: 30). در عین حال، تقاضای مکرر در میان مادران جوان برای همکاری همسران خود در زمینه پرورش کودک به‌منظور ایجاد خانواده‌ای شاد وجود دارد (Funabashi 2000: 81). هم‌چنین، نظرسنجی صورت‌گرفته در «مؤسسه اقتصاد خانوار» نشان می‌دهد که افرادی که انتظارات نسبتاً بالایی برای تحصیلات فرزند دارند تمایل دارند تا ایدهٔ فرزندداری را به تعویق بیندازند یا حتی رها کنند (Higuchi and Ota 2004: 184). این نشان می‌دهد که کیفیت فرزندپروری هنوز برای تشکیل خانواده بسیار حیاتی است و بدین ترتیب خانواده را پروژه‌ای باارزش‌تر می‌کند. دلایل متعددی وجود دارد که چرا نرخ تولد خارج از ازدواج در ژاپن به‌طور قابل توجهی پایین‌تر از دیگر کشورهای پیشرفته صنعتی است، چراکه دو مورد قابل توجه است: اول، طبق قانون کودکان متولد خارج از ازدواج در شیوه‌ای متفاوت در سیستم ثبت‌نام خانواده (koseki) ثبت می‌شوند. از آن‌جاکه ثبت‌نام خانوادگی در ابتدای مدرسه و ورود به شغل موردنیاز است، شیوهٔ متفاوت ثبت‌نام خانواده این کودکان را دل‌سرد می‌کند. دوم، واقعیت مجردماندن بسیار ناگوار است. طبق گزارش منتشرشدهٔ وزارت بهداشت، کار و رفاه (Ministry of Health, Labor, and Welfare /MHLW) تقریباً ۸٪ از زنان مجرد به کار مشغول‌اند و حدود ۵۰٪ از آنان مشغول به کار نیمه‌وقت‌اند. درآمد مجردان در سال ۲۰۰۳، ۲/۲۴ میلیون ین بود. در مقابل، متوسط درآمد به‌طور میانگین ۵۷۹/۷ میلیون ین بود و متوسط درآمد خانوارهای دارای بیش از یک کودک ۷۰۲/۶ میلیون ین است. انگ قانونی و اجتماعی و وضعیت اقتصادی دشوار زنان را متقاعد می‌کند که خارج از ازدواج وضع حمل نکنند (گیدنز ۱۳۸۰: ۳۴۹).

سوم، می‌توان پیوند نزدیکی را بین وضعیت اجتماعی - اقتصادی و الگوهای تشکیل خانواده مشاهده کرد. نظام خانوادگی پس از جنگ شکل مطلوب خانواده برای عقلانیت

اقتصادی دوره رشد اقتصادی بالا بود. به لحاظ منطقی، تحول در وضعیت اقتصادی باید در خانواده تأثیر بگذارد و در واقع، به نظر می‌رسد که این امر محقق شده است. نظرسنجی طولانی مدت تیم مؤسسه اقتصاد خانوار نشان می‌دهد که رکود اقتصادی دهه ۱۹۹۰ به منزله مانعی برای ازدواج و تولد کودک عمل کرده است. علاوه بر این، تنظیم مجدد سیستم اشتغال باعث کاهش سطح درآمدها، کاهش فرصت‌ها برای مشاغل قانونی و تمام وقت، و بازسازی شرکت‌های بزرگ (شامل بی‌کاری و مزاد کارگران) شده است. این امر باعث سازمان‌دهی مجدد ترتیبات اقتصادی خانوار شده است. در نتیجه، روابط جنسیتی متعارف در خانواده باید تغییر کند. هرچه زنان بیش تری، در صورت امکان، به مشاغل نیمه وقت روی بیاورند، قدرت نان‌آوری همسرانشان ضعیف می‌شود و این هم باعث تخریب آن چیزی می‌شود که رابرسون و سوزوکی آن را «تصویر هژمونیک از مردانگی / salaryman doxa» در جایگاه نیروی محرکه اصلی اقتصاد ژاپن در ژاپن پس از جنگ می‌نامند (Roberson and Suzuki 2009: 219).

بنابراین، بر اثر تحول جمعیت‌شناختی و ایدئولوژیکی در ۱۹۹۰، خانواده به منزله سازمانی پرمخاطره و آسیب‌پذیر جلوه کرده است. ایجاد یک خانواده «با کیفیت» نیازمند تعهد عاطفی و مالی است، اما همیشه خطر شکست وجود دارد؛ چراکه وضعیت اقتصادی خانواده‌های ژاپنی نامعلوم است و ایده‌های موجود خانواده به‌طور فزاینده‌ای بی‌اهمیت‌اند. در چنین وضعیتی، شگفت‌انگیز نیست که بسیاری از جوانان ژاپنی تمایل دارند تشکیل خانواده را به تعویق بیندازند یا این ایده را به‌طور کامل رها کنند. باین حال، از لحاظ حکومت‌داری این روند نگرانی‌ای جدی است. هم‌راه با رشد بی‌سابقه جمعیت، کاهش میزان ازدواج، و کاهش میزان تولد ناشی از اجتناب از تشکیل خانواده کمبود جمعیت تولیدکننده در آینده را نشان می‌دهد که اقتصاد ملی و سیستم تأمین اجتماعی را حفظ می‌کند. به همین علت، سیاست جمعیت به کانون دستورکار دولت بازگشته و دولت اقدامات خود را، از جمله سیاست‌هایی برای برابری جنسیتی، در نظر گرفته است که هدف آن حل مشکلات در روابط خانوادگی است.

۴. دولت، اقتصاد، و جریان زن‌باوری

مطابق برنامه اقدام کنفرانس جهانی زنان در سال ۱۹۹۵ در پکن، قانون اساسی ۱۹۹۹ به‌عنوان تغییر عمده پارادایم خط‌مشی‌های مربوط به زنان در ژاپن به‌منظور تسهیل آموزش جنسیت در نظام سیاسی ملی در نظر گرفته شد (Osawa 2002: 160). این قانون اصول را

ارائه کرده و چهارچوب اجرای سیاست را تعریف نموده است. باین حال، همان‌طور که در ماده ۴ دیده می‌شود، قانون اساسی خواهان تجدیدنظر در نظام اجتماعی و اقتصادی موجود مطابق با ایده حاکم‌ساختن امر جنسیتی شده است. طبق قانون اساسی، مقامات ملی و محلی مسئول نظارت بر مقررات فعلی و قوانین آتی هستند تا به این ترتیب شرایط ماده ۴ که «سیستم‌های اجتماعی و شیوه‌ها تا حد امکان در انتخاب فعالیت‌های اجتماعی تأثیر می‌گذارد» را برآورده سازد. به همین ترتیب، هدف اصلی این قانون شامل برخی از عناصری است که می‌تواند تغییرات رادیکالی را در روابط جنسیتی در عرصه اجتماعی و اقتصادی ایجاد کند.

اگرچه تلاش‌های زیادی از سوی فمینیست‌های ژاپنی (فعالان، دانشگاهیان، بوروکرات‌ها، و سیاست‌مداران) صورت گرفته و هم‌چنین، به‌منظور تحقق قانون اساسی عوامل مؤثری در فضای سیاسی وجود دارد، مسئله جمعیت در کانون بحث‌های دولت درباره جامعه‌ای با برابری جنسیتی است. از زمان «شوک ۱/۵۷» در ۱۹۸۹ (اشاره به پایین آمدن نرخ تولد)، نگرانی‌هایی از سوی چهره‌های برجسته سیاسی و تجاری بیان شده است و در سال ۱۹۹۶، تولد کودکان به موضوع مهم سیاسی تبدیل شد که در سخنرانی افتتاحیه نخست‌وزیر در پارلمان، مقدم بر موضوعات دیپلماسی، دفاع، و امور مالی ملی عنوان شد. این توجه شدید به مسئله نرخ تولد ناشی از اضطراب پیش‌بینی تغییر ساختار جمعیت به علت کاهش جمعیت تولیدی و افزایش طول عمر بود. به‌منظور حفظ و ارتقای اقتصاد ملی، حفظ و تولید یک جامعه مولد با جمعیت «تولیدکننده» با اندازه کافی ضروری است. باین حال، جوانان ژاپنی، به‌ویژه زنان، به‌واسطه بار سنگین فرزندآوری و مراقبت از آنان از ازدواج و فرزنددار شدن اجتناب می‌ورزند. بر این اساس، بهبود میزان نرخ تولد بدون تغییر ساختار جنسیتی موجود در خانواده، که بیش تر مسئولیت‌های مراقبت از کودکان را به زنان اختصاص می‌دهد، نمی‌تواند به‌دست آید و به همین علت است که برابری جنسیتی از سوی دولت در مرکز دستورکار سیاسی آن قرار گرفته است.

ذکر این نکته لازم است که منطق دهه ۱۹۹۰ با تأکید بر تساوی جنسیتی برای تغییر رفتارهای زناشویی و باروری، حاکی از تغییر رویکرد است؛ بدین معنی که ایده متعارف «فرستادن زنان به خانه بخت» فقط به‌منظور انجام‌دادن وظایف باروری را کنار می‌گذارد. مثلاً، در گزارشی از سوی شورای مشورتی به نخست‌وزیر در زمینه کاهش میزان تولد، اهمیت برابری جنسیتی برای مقابله با مسئله تولد به این شرح بیان شده است:

غیرواقع‌بینانه است فرض کنیم که زنان باید به خانه‌های خود بازگردند تا نرخ تولد افزایش یابد. چنین ایده‌ای در تضاد با آرمان جامعه‌ای با برابری جنسیتی است و علاوه‌براین، باتوجه‌به این چشم‌انداز که نیروی کار در آینده کاهش خواهد یافت، محدود نمودن فرصت‌های شغلی زنان نامناسب و غیرمنطقی است (Shoshika 1998: 39).

در این جا ظرفیت باروری زنان بر توانایی کاری آن‌ها (و در واقع پرداخت مالیات) اولویت و برتری ندارد، و علاوه‌براین، سهم زنان در فعالیت اقتصادی به منزله پادزهری برای کمبود نیروی کار پیش‌بینی شده است. به عبارت دیگر، این گزارش نشان می‌دهد که ایستار دولت از مدل مرد نان‌آور/ زن خانه‌دار به سمت مدل کارمندان بالغ تغییر یافته است که همه جمعیت مسئول دریافت مزد خود در قبال کاری است که انجام می‌دهند (Lewis 2000: 173). در همین باره، تلاش عمده فمینیست‌ها برای برابری جنسیتی و استقلال اقتصادی زنان، با نگرانی‌های دولت در مورد ساختار جمعیت آینده و حفظ توسعه اقتصادی، که بر اثر کاهش نرخ تولد رخ داده، درهم آمیخته است. در واقع، در سیاست ملی برابری جنسیتی به منزله ابزاری نهادی به منظور تقویت عقلانیت اقتصادی در یک جامعه سرمایه‌داری جهانی و پیشرفته ارتقا یافته است. در این باره، اوساوا معتقد است که ایجاد برابری جنسیتی در جامعه ژاپن، از طریق افزایش کارایی اقتصادی با بهینه‌سازی تخصیص منابع انسانی، افزایش هزینه مصرف نیروی مصرف‌کننده‌ها از طریق ایجاد تقاضا برای خدمات داخلی کاهش خطرات و نبود اطمینان برای مدیریت اقتصاد خانوار، به افزایش احیای اقتصاد ملی کمک خواهد کرد (Osawa 2002). به گفته او، مدل متعارف خانواده، که نظام خانوادگی پس از جنگ آن را تحکیم کرده است، سازمانی خانوادگی است که برای اقتصاد تولید انبوه فوردیست مناسب است که در آن نان‌آوران عامل اصلی در اندوختن سودند و به واسطه کار خانگی بدون حقوق همسرانشان تقویت می‌شوند. برای وفق دادن ساختار اقتصادی به اقتصاد جدید جهانی، تنظیم مجدد روابط خانوادگی ضروری است. بنابراین، برابری جنسیتی به منزله ابزار مفیدی برای بهبود اقتصاد ملی معرفی شده است. این برداشت وجود داشت که سیاست‌گذاری که عمیقاً بر سازمان‌دهی روابط خانوادگی تأثیر گذاشته است (تصویب قانون پیش‌گیری از خشونت خانگی، بازنگری قانون فرصت شغلی برابر و دیگر قوانین مرتبط با کار و هم‌چنین، امنیت اجتماعی و سیستم‌های مالیاتی) تحقق عملی یابد.

به‌طور خاص، مزایای استراتژیکی برای استفاده از چنین منطقی وجود دارد، به‌ویژه برای کسب حمایت از جامعه کسب‌وکار که تمایل دارد از هزینه‌های احتمالی اجرای سیاست‌های برابری جنسیتی آگاه باشد. باین حال، هرچه قدر منافع اقتصادی برابری

جنسیتی مشخص شود، اهمیت یک فرد «تولیدکننده» در جست‌وجوی معنی، مسئولیت، حس موفقیت شخصی، به‌حداکثر رساندن «کیفیت زندگی»، و از این‌رو، «کار» بیش‌تر تأیید می‌شود. در چهارچوبی که اقتصاد سیاسی بین‌المللی و ملی در حال تغییر است، ائتلاف بین برابری جنسیتی و خودمولدی، یعنی مدل هژمونیک سوژه‌بودن، در جوامع پیشرفته سرمایه‌داری باعث دوگانگی‌هایی می‌شود. با توجه به این گفته‌ها به‌طور خاص باید سه مبحث بررسی شود.

اول، گفتنی است که اصطلاح ژاپنی برای برابری جنسیتی (danjo kyodo sankaku) به «مشارکت جمعی» زنان و مردان ترجمه می‌شود و فقط معنای «برابری» ندارد. اوساوا توضیح می‌دهد که پس‌زمینه این پیچیدگی تمایل به اصطلاح «برابری» (byodo) بین دنیای کسب‌وکار و بوروکراتیک است. برای این نخبگان اجتماعی شکاف‌های موجود نتیجه استعدادها و تلاش‌های افراد است. علاوه بر این، اصل برابری زنان و مردان در قانون اساسی مورد تجدیدنظر قرار گرفته است (ماده ۱۴) و از این‌رو، نیازی به قانون جدید برای تضمین برابری نیست. در واقع، گفتمان حاکم در پارلمان بارها و بارها تأکید کرده که نیازی نیست قانون اساسی برابری نتایج را تضمین کند، بلکه هدف تضمین برابری فرصت‌هاست. اگرچه به نظر می‌رسد که این برداشت با برداشت اوساوا در تضاد باشد، اما آنچه مستفاد می‌شود این است که برابری جنسیتی باید برای افراد فرصت‌هایی را به‌منظور رقابت در حوزه اقتصادی و اجتماعی ارائه کند، اما تأثیر آن در تحقق عدالت جنسیتی مبهم است.

دوم، واقعیت «مشارکت اجتماعی» نیازمند بررسی است. سیاست ملی برابری جنسیتی منطبق با ارتقای نیروی کار انعطاف‌پذیرتر است. بزرگ‌ترین گروه ذی‌نفع در ژاپن، یعنی Nikkeiren، گزارشی را در مورد سبک مدیریت جدید ژاپن در سال ۱۹۹۵ منتشر کرد و اشتغال دائم و تمام‌وقت را در واکنش به جهانی‌شدن و رکود اقتصادی توصیه کرد (Crump 2003: 62). به‌طور متعارف، زنان از فرصت اشتغال اصلی در قالب مدیریت ژاپنی (پرداخت حقوق و دست‌مزد، اشتغال مادام‌العمر، و اتحادیه‌های کارگری) کنار گذاشته شده‌اند. باین حال، همان‌طور که کرامپ خاطر نشان می‌کند، گزارش توصیه‌مانند ۱۹۹۵ «دربردارنده گسترش بخش‌های فرعی به نیروی کار دائمی مردانه (و ممکن است اتحادیه‌های کارگری) در شرکت‌های بزرگ» است. به‌عبارت‌دیگر، سطح امنیت شغلی حتی برای کارکنان اصلی کاهش یافته است و توانایی نان‌آوری آن‌ها را تحت تأثیر قرار داده است. در این‌جا نیاز به تغییر به مدل کارگر بالغ یا در وضعیت اقتصادی کاهش شغل دائمی احساس می‌شود، همان‌طور که لوئیس (Lewis) دقیقاً توصیف می‌کند، تغییر به یک مدل

«یک‌ونیم حقوق‌بگیر خانگی» زنان بیش‌تری را به مشاغل پاره‌وقت سوق می‌دهد. به‌عبارت‌دیگر، برابری جنسیتی بخش مهمی از ارتقای اقتصاد و مکمل خروج از امنیت شغلی است که زمانی شرکت‌های بزرگ ارائه می‌کردند.

سوم، باتوجه‌به مشارکت اقتصادی زنان مسئله مراقبت نسبتاً توسعه‌نیافته است. با درنظرگرفتن میزان نسبتاً کم مشارکت زنان در بازار کار ژاپن و تأکید بر روی مادری در گذشته، اسناد دولتی پر از پیش‌نهادها برای برون‌سپاری و تجاری‌سازی کارهای مراقبتی است تا زنان را تشویق کند که شیوه زندگی متفاوت دیگری را در کار با حقوق داشته باشند. باوجوداین، مشارکت در کار مراقبت (برای کودکان، سالمندان، و دیگران) به‌جز توصیه‌های گاه‌به‌گاه درمورد آشنایی با چگونگی ترک والدین، بدون پیش‌نهاد اقدامات خاص برای تشویق مردان به این کار به‌ندرت ذکر شده است. بر این اساس، دامنه سیاست برابری جنسیتی شامل بحث‌هایی که در میان فمینیست‌های غربی وجود دارد مبنی بر «اخلاق مراقبت»، که در چهارچوب شهروندی دموکراتیک قرار می‌گیرد، نیست و مسئله مراقبت هنوز به‌اندازه کافی تبیین نشده و توسعه نیافته است.

به همین ترتیب، سیاست‌های مربوط به برابری جنسیتی از دهه ۱۹۹۰ ابهام‌درمورد اقتصاد سیاسی بین‌المللی و ملی خود را نشان داده‌اند. یکی از محققان فمینیستی در میزگردی در سال ۲۰۰۳ عنوان کرد که روند تدوین قانون اساسی، نتیجه مصالحه بین گروه‌های مختلف ذی‌نفع از جمله رهبران کسب‌وکار Keidanren که به‌دنبال عقلانیت اقتصادی دنیای کسب‌وکارند و فمینیست‌ها، که برای مشارکت اجتماعی زنان و نابودی تقسیم جنسیتی کار فعالیت می‌کنند، بود. درعین‌حال، مشکلات اقتصاد ژاپن هم‌چنان ادامه دارد و نیاز به اصلاحات بیش‌تر در اقتصاد سنتی و ترتیبات اجتماعی وجود دارد. سیاست اصلاحات ساختاری کابینه کوئیزومی (Kuizomi) در این زمینه مطرح شد و جنبش تحول در روابط خانوادگی پیش‌نهادشده سیاست برابری جنسیتی جایگاه برجسته‌ای دارد.

۵. اصلاحات ساختاری روابط خانوادگی

هنگامی که کوئیزومی در سال ۲۰۰۱ به نخست‌وزیری رسید، اراده خود را برای اجرای سیاست‌های اصلاحات ساختاری به‌طور قاطعانه اعلام کرد. برای او «توسعه اقتصادی بدون اصلاحات ساختاری» متصور نبود. اگرچه سیاست‌های اصلاحات ساختاری ممکن بود باعث بروز «درد» در زندگی روزمره مردم شود، احیای قدرت اقتصادی ژاپن و قدرت دولت فقط از طریق چنین اصلاحات قوی‌ای به‌دست می‌آمد (Kusano 2005: 74).

چگونگی اصلاح اقتصاد ژاپن مسئله بسیار بحث‌برانگیزی در داخل و خارج از کشور بود. از آن‌جاکه بحران اقتصادی آن سال‌ها در سراسر مناطق مختلف کاهش یافته است، به‌طور طبیعی تعبیه فرمولی برای مقابله با این موضوع نیاز به یک رویکرد چندجانبه داشت. باین‌حال، دولت کویزومی سیاست‌های اصلاحات ساختاری را در مرکز برنامه کاری سیاسی خود قرار داد، که اوج آن را می‌توان انتصاب تاکناکا هیزو (Takenaka Hizo)، که اقتصاددانی نئولیبرال بود، در جایگاه وزیر امور اقتصادی دانست. پیش از این، تاکناکا در نهاد نخست‌وزیری در بخش شوراهای مشورتی در اصلاحات اقتصادی خدمت و همراه با دیگر اقتصاددانان از نیاز فوری برای اصلاحات ساختاری اقتصاد ژاپن حمایت می‌کرد.

از نگاه مکتب اصلاحات ساختاری، عملکرد اقتصادی بر اثر موانع ساختاری از فرصت‌های تاریخی برای توسعه اقتصادی مستقل بازداشته شده است و لطمه می‌بیند. طرف‌داران امروز اصلاحات ساختاری ادعا می‌کنند که سیستم اقتصادی ژاپن منطبق با چالش‌های ناشی از یک بازار جهانی نیست؛ زیرا فاقد انعطاف‌پذیری است و بین منابع انسانی در بازار کار ژاپن و مهارت‌های موردنیاز کارفرمایان انطباقی وجود ندارد و فرهنگ وابستگی مانع از کارآفرینی می‌شود. مکتب اصلاحات ساختاری فرض می‌کند که مشکلات اقتصادی در دهه ۱۹۹۰ در نهادهای سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی و ترتیبات ژاپن پس از جنگ ریشه داشت. بنابراین، این مکتب به‌شدت خواستار ایجاد تغییراتی در این ساختارهاست، هرچند تغییرات پیش‌نهادی ممکن است باعث رنج و مصائب مردم ژاپن شود.

بنابراین، اصلاحات ساختاری بر پایه اصول نئولیبرال استوار است. در واقع، اسناد دولتی در مورد اصلاحات ساختاری مشحون از ایده‌های نئولیبرالی از جمله اصول بازار، دولت کوچک، خصوصی‌سازی، رفع محدودیت، انعطاف‌پذیری، کارآیی، و کارآفرینی‌اند. اصلاحات ساختاری مداخلات دولت را در امور اقتصادی و اجتماعی برای عملکرد سالم اقتصاد مضر می‌داند و خواهان برجیده‌شدن آن است (Yoshikawa 2003: 48). از این‌رو، اصلاحات ساختاری به‌دنبال کاهش مداخله دولتی از طریق کاهش وظایف دولت، ارائه کمک‌های سرمایه‌گذاری به تأسیس زیرساخت‌های اجتماعی مانند جاده‌ها، ایجاد نهادهای بیمه‌ای و تضمینی به‌منظور محافظت از پس‌اندازها برای سازمان‌های خصوصی و افراد است. بنابراین، در این فرایند گفتمان «خودمسئولیتی» نمایان می‌شود. بر اثر پیاده‌سازی سیاست‌های اصلاحات ساختاری، روند فعلی خدمات دولتی کاهش یافته و این امر به تضعیف سیستم رفاهی منجر شده است. ریسک‌های اجتماعی و خصوصی که دولت پس

از آن از طریق تدابیر رفاهی محافظت می‌کرد، به افراد منتقل شده است و از این به بعد افراد در جایگاه بازیگران مسئول شناخته می‌شوند. هم‌زمان، «فرهنگ وابستگی» که به‌طور گسترده در بوروکراسی ژاپنی، مقامات محلی، شرکت‌ها، و افراد قابل مشاهده بود، مشکل‌ساز می‌شود (Yashiro 1999: 48; Noguchi and Tanka 2001: 269).

اعمال اصلاحات ساختاری در مورد جنسیت هم اثرات مشهودی دارد. در قالب منطق سیاسی و از آن‌جاکه هر فردی باید وظیفه‌شناس باشد، این توقع وجود دارد که هر زن ژاپنی به یک کارگزار مستقل و رقابت‌جو در اقتصاد این کشور تبدیل شود. به بیان ساده، مطابق با مسیر سیاست برابری جنسیتی، زنان ژاپنی امروز باید نقش دارندگان درآمد و مالیات‌دهندگان را بازی کنند تا وظیفه‌شناس باشند، درحالی‌که هنوز عامل تولیدمثل هستند. مثلاً، دفتر نخست‌وزیر جزوه‌ای را با عنوان «کتابچه راهنمای زندگی روزمره و اصلاحات سازمانی» در سال ۲۰۰۲ منتشر کرد. در این جزوه برخی از تأثیرات سیاست‌های اصلاحات ساختاری در زندگی روزمره مردم بررسی شده است و یک فصل آن به امر مراقبت و کارهای زنان در خانه اختصاص دارد. با مطالعه این کتابچه می‌توان دریافت که دولت تلاش می‌کند تا کار مراقبت را از طریق رسیدگی به مسئله مزمن کمبود پرستاران و خانه‌های مراقبت سال‌مندان از طریق قانون بیمه مراقبت پرستاری که اخیراً اجرا می‌شود، برون‌سپاری و تجاری‌سازی کند (Peng 2002: 150; Campbell and Ikegami 2003: 71). با وجود وعده اصلاح نهادی سیاست دولت ژاپن تصویری روشن از مسئله امور خانه‌داری و مراقبت‌های آینده یا ارائه‌دهندگان آن پیش روی نمی‌نهد. اول، طرح دولت ژاپن در مورد مشارکت مردانه در کار مراقبت به‌طور چشم‌گیری ساکت است. نمونه‌هایی از کشورهای دیگر هم‌چون کشورهای اسکانندیناوی نشان می‌دهد که ایجاد ترتیبات سازمانی برای گسترش سهم مردان در کار خانه‌داری ضروری است (Lister 2002: 27; Lewis and Giullari 2005: 201). با وجود این، هیچ اقدامی برای تشویق مردان برای مشارکت در کار مراقبت وجود ندارد و از این رو، کتابچه یادشده در مورد رویکرد دولت به اخلاق مراقبت جهت‌گیری مشخصی ندارد. دوم، در فصلی از این کتابچه که تأثیر مثبت سیاست‌های اصلاحات ساختاری را در ایجاد شغل توضیح می‌دهد، انتظار می‌رود بخش خدمات مربوط به کارهای خانگی و مراقبت از جمله مراقبت از کودکان و سال‌مندان، سهم زیادی از اشتغال (۲/۷۵ میلیون شغل) را در مقایسه با بخش خدمات با اطلاعات، تدارکات، و استخدام کارگران (۰/۹ میلیون)، صنعت مسکن (۰/۵۵ میلیون)، و خدمات پزشکی (۰/۵ میلیون) ایجاد کند. به عبارت دیگر، کالاسازی مراقبت اقدامی برای افزایش فرصت‌های شغلی است. با این حال، همان‌طور که

فولبر اشاره کرده است، کارهای خانگی و مراقبت‌های ویژه به‌طور معمول مشاغل پایین درجه دوم در نظر گرفته می‌شود. به این ترتیب، بسیاری از زنان در موقعیت‌های نامعلوم خود باقی می‌مانند و دیگران از این کارها اجتناب می‌کنند. در مجموع، به‌نظر می‌رسد که نگرانی اصلی دولت در اصلاح ساختاری روابط خانوادگی بر بازسازی اقتصادی از طریق تبدیل زنان به کارگرانی که بابت امور مراقبت و خانه‌داری دست‌مزد دریافت می‌کنند تا طبقه‌بندی مراقبت متمرکز بوده است. در این موضع، دولت ژاپن اصلاحات امنیت اجتماعی و سیستم‌های مالیاتی و دیگر سیاست‌های خانواده را انجام داده است. لامبرت بر آن است که این اصلاحات تغییر عمده‌ای در نظام سیاست‌های خانوادگی پس از جنگ در ژاپن انجام داده که عمیقاً در نقش‌های جنسیتی در داخل خانواده نهفته است (Lambert 2007).

بنابراین، سیاست‌های اصلاحات ساختاری از طریق تغییر افراد (زنان و مردان) به عوامل مستقل، که به‌صورت کامل با خطرات روزمره مقابله می‌کنند و فرصت‌های زندگی خود را به حداکثر می‌رسانند، تلاش می‌کند که زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی را تغییر دهند. به این معنا، انسان‌ها از نگاه اصلاحات ساختاری «خودساخته» هستند. خودساخته فردی است که تلاش می‌کند خود را در ارزش‌های سرمایه‌داری لیبرال مفیدتر، پربارتر، و رقابتی‌تر سازد. پیش‌زمینه ظهور این چهارچوب هنجاری مکتب تاجریسم انگلیسی است که در آن اصلاحات نئولیبرال سیستم رفاه اجتماعی را که بار خطرات اجتماعی را به دوش می‌کشد از بین می‌برد. مهم‌تر از همه این است که خودساخته، همان‌طور که نویسنده‌ای به نام رز (Rose) توضیح می‌دهد، شکل پیشرفته وضعیت زیست سیاسی است که رفتار حکومت از طریق تولید فردیت و از راه نظارت و مراقبت از فرد انجام می‌شود. این پیشرفت به این معناست که مراقبت و نظارت در پویش داخلی افراد رخ می‌دهد و از این رو، افراد خودساخته نیازی به مراقبت‌های بیرونی ندارند (فوکو ۱۳۸۴: ۷۹). ترتیبات زیست سیاسی در دوره قبلی براساس کل جمعیت یا خانواده بود، درحالی‌که سیاست زیستی معاصر مردم را فردگرا می‌کند. با این حال، همان‌طور که رز به‌درستی اشاره می‌کند، این بدان معنا نیست که دولت به‌طور کامل از نقش داخلی خود در برخورد با مسائل اقتصادی، اجتماعی، و خصوصی کنار می‌رود (Rose 2001). در عوض، «تصاویر حال حاضر از دولت توان‌مند، دولت تسهیل‌گر، دولت به‌عنوان انیماتور» و مطابق با تأکید تونی بلر (Tony Blair) که «دولت نباید محو شود، بلکه اداره شود» است. گمبل (Gembel) اظهار می‌دارد که نقش هماهنگ‌کننده تحریک اقتصاد ملی برای انطباق با بازار جهانی بسیار حساس و بنیادین است. از این رو، به‌منظور پیشرفت و به‌روزرسانی فرصت‌های اقتصادی، نئولیبرال‌ها مداخلات سیاسی را تحمل می‌کنند.

باتوجه به این منطق، اصلاحات ساختاری نئولیبرال در ژاپن توجه خود را به طبقه‌بندی خانه‌داری و فردیت زنان معطوف می‌کند و اهمیت مولدبودن را تقویت می‌کند و «مولدبودن» با عقلانیت اقتصادی قضاوت می‌شود. در این فرایند، مثلاً با تأکید بر کار در جزوه بحث‌شده در مطالب قبلی، بحث در مورد سیاست‌های برابری جنسیتی در دهه ۱۹۹۰ که سیاست‌گذاران انجام دادند اختصاص داده شده است. سیاست برابری جنسیتی در دهه ۱۹۹۰، چشم‌اندازی را ارائه داد که در آن هر دو زن و مرد می‌توانند آزادانه سبک‌های زندگی و شیوه زندگی خود را انتخاب کنند و فرصت‌هایی برای تحقق بخشیدن به پتانسیل‌هایشان بدون توجه به جنس خود داشته باشند. این دیدگاه را قطعاً گفتمان اصلاحات ساختاری به اشتراک گذاشته است. هم‌زمان، هنگامی که سیاست‌های اصلاحات ساختاری از اهمیت مولدبودن و فرد سازنده حمایت می‌کند، اقدامات آن‌ها برای اطمینان از برابری فرصت‌ها هنوز ناکافی است. در عوض، همان‌طور که بسیاری پیش از این تصریح کرده‌اند، اجرای سیاست‌های اصلاحی ساختاری ناسازگار است، زیرا تلاش‌های دولت برای اصلاح نئولیبرال، به‌ویژه در زمینه بازار کار و اصلاحات بازنشستگی، هنوز هم برپایه «اصلاح» و مدل مرد نان‌آور است. اختلاف بین منطق و واقعیت اصلاحات به‌منظور حفظ ساختار جنسیتی اشتغال به‌کار گرفته می‌شود و در این راستا سیاست‌های اصلاحی ساختاری زنان را به‌منزله «کارگر بالغ جنسی» بسیج می‌کند. علاوه‌براین، همه زنان ژاپنی نمی‌توانند هنجار فردی سازنده و مولد را بپذیرند. باوجوداین، در وضعیتی که مولدبودن به‌منزله چهارچوب هنجاری فردیت ارائه می‌شود، بهره‌وری فردی در جایگاه مکانیسم انتخاب افراد عمل می‌کند و در این زمینه، وضعیتی را مطرح می‌کند که زنان و مردان غیرمولد در بازار کار به حاشیه رانده می‌شوند و آن‌ها را به مشاغل با مزیت کم‌تر مانند کار مراقبت مجبور می‌کند. در این تعبیر، در اقتصاد نوین جهانی، تأمین گروهی از کارگران غیرمتخصص و ارزان هم ضروری است. اصلاحات ساختاری روابط خانوادگی در ژاپن برای رسیدن به این هدف است، که بیش‌تر ناشی از تلاش‌های «فمینیست‌های دولتی» در دهه ۱۹۹۰ است.

درواقع، باتوجه به پیشرفت‌های انجام‌شده از طریق اصلاحات ساختاری بسیاری از محققان در زمینه مطالعات جنسیتی در ژاپن، بین نئولیبرالیزه‌شدن نظام دولتی و سیاست برابری جنسیتی که «فمینیست‌های دولتی» مطرح کرده‌اند، قرار دارند. همان‌طور که پیش از این ذکر شد، اوساوا، که از تأثیرگذارترین چهره‌های برابری جنسیتی دهه ۱۹۹۰ به‌شمار می‌رود، به‌علت اجرای سیاست‌های متناقض که به شکاف گسترده‌ای در میان زنان منجر شده است از منتقدان دولت است. درعین‌حال، دولت ملی ژاپن که از بیش‌ترین نمایندگان

زن در مجلس نمایندگان در دوره پس از جنگ در سال ۲۰۰۵ بهره می‌برد، به‌طور رسمی برنامه و سیاست «چالش دوباره» را با نگاهی به افراد مولد و خودساخته آغاز کرده است. حتی در این سیاست جدید نیز مسئله مراقبت نادیده گرفته شده است. با پایان نخست‌وزیری کویزومی در سپتامبر ۲۰۰۶، شینزو ابه (Shinzu Abe) نخست‌وزیر شد. ابه رأی سیاست‌های اصلاحات ساختاری را حفظ کرد و سیاست «چالش دوباره» شعار اصلی او بود.

۶. نتیجه‌گیری

ویژگی‌ها و پی‌آمدهای جهانی‌شدن اقتصاد در دهه آخر قرن بیستم باعث اتخاذ سیاست برابری جنسیتی در اوایل دهه ۱۹۹۰ تا اصلاحات ساختاری در سال ۲۰۰۰ در ژاپن گردیده است. در واقع، براساس نظام اقتصادی این کشور سه مرحله از نقش زنان در اقتصاد و جامعه قابل مشاهده است: مرحله نخست، دوران سستی که زنان با کار در خانه و مراقبت تعریف می‌شدند و سلطه مردانه به‌واسطه به‌حاشیه‌راندن نقش تولیدی زنان به‌دست می‌آید؛ مرحله دوم، دوران پس از جنگ جهانی دوم که به‌واسطه الزامات بازسازی و توسعه، زنان به‌نسبت در فرایند تولید و حضور اجتماعی قرار گرفتند و الهام‌بخش مطالبات برابرخواهانه و فمینیست‌گرایانه است؛ مرحله آخر، باتوجه‌به نیروهای درونی جهانی‌شدن اقتصاد ویژگی‌های اقتصادپسامدرنیستی در این کشور و در حوزه کارکردی زنان بروز می‌کند. از پی‌آمدهای این دوره که در این نوشتار مدنظر است می‌توان به این موارد اشاره کرد: یک‌سوی، اصرار بر این است که زنان به‌طور فزاینده‌ای تولیدکننده و مسئولیت‌پذیر باشند؛ ازسوی دیگر، حرکت به‌سوی برون‌سپاری و تجاری‌سازی وظایف خانه‌داری و مراقبت بیش‌تر از همیشه انجام می‌شود. به این واسطه، عملکرد خانواده‌های ژاپنی در اقتصاد سیاسی ملی و بین‌المللی به‌منظور بقا در اقتصاد جهانی موردبازنگری قرار گرفته و مسئله اخلاق مراقبت به‌واسطه دیدگاه اقتصادی روابط خانوادگی کنار گذاشته شده است. چنین تغییر سیاستی بیش‌تر تمایل به فرایند فردگرابودن خانواده را تسهیل می‌کند و زنان و مردان را در جایگاه افراد مولد تشویق می‌کند، درحالی‌که همان‌گونه‌که قبلاً ذکر شد، تناقض در روند اصلاحات ساختار جنسیتی اقتصاد سیاسی را حفظ می‌کند. درمجموع، گذار اقتصاد سیاسی ژاپن قطعاً موجب تغییر در روابط خانوادگی در مقایسه با یک شیوه بیش‌تر فردی‌سازی شده، همانند دیگر کشورهای صنعتی پیشرفته شده است، اما به‌نظر می‌رسد که با ساختار جنسیتی اقتصاد سیاسی رقابت برای بقا در ژاپن مخصوصاً برای زنان سخت‌تر است. در مواجهه با این فشار تغییرات پاسخ زنان ژاپنی به‌تعیق‌انداختن ازدواج و تشکیل خانواده بوده است.

در دهه ۱۹۹۰، اصلاحات اقتصادی انتقال زنان را از دنیای مشاغل داخلی به استخدام مزدبگیری الزامی کرد و به‌منظور تحقق این مرحله شکل پیشرفته‌تری از آرایش زیست سیاسی آغاز شد. در این فرایند، زنان (و مردانی) که نمی‌توانند منطق زیست سیاسی را اتخاذ کنند به حاشیه رانده می‌شوند و پیشرفت‌های نهادی علاقه‌مند به برابری جنسیتی به‌شدت تحت تأثیر قرار می‌گیرد. از سوی دیگر، در پاسخ به این تحولات نقش دولت در اقتصاد سیاسی ژاپن نیز تغییر کرد و با اتخاذ سیاست‌های اصلاحات ساختاری از نقش دولت در اقتصاد کاسته شد و نظام رفاهی این کشور، که در مقایسه با نظام‌های لیبرالیستی اروپایی و آمریکایی حمایت‌گرایانه بود، تضعیف شد.

کتاب‌نامه

- اداره کل قوانین و مقررات کشور (۱۳۷۰)، ژاپن، تهران: اداره کل قوانین و مقررات کشور.
برازش، محمودرضا (۱۳۸۶)، ژاپن، مشهد: آفتاب هشتم.
دانشخو، احمدرضا (۱۳۹۲)، ژاپن، تهران: وزارت امور خارجه.
رئیس‌نیا، مجید (۱۳۷۲)، ساختار سیاسی ژاپن، تهران: وزارت امور خارجه.
فوکو، میشل (۱۳۸۹)، تنبیه و مراقبت، ترجمه افشین خاکباز، تهران: نشر نی.
گیدنز، آنتونی (۱۳۷۷)، بی‌آمدهای مدرنیت، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر مرکز.
گیدنز، آنتونی (۱۳۸۹)، جامعه‌شناسی، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشر نی.
ناکامورا، تاکافوسا (۱۳۶۷)، بازسازی و رشد بعد از جنگ در ژاپن، ترجمه محمدحسین عادل، تهران: رجاء.
ناکامورا، تاکافوسا و گریس برنارد (۱۳۷۲)، توسعه اقتصادی ژاپن نوین، تهران: دانشگاه پیام‌نور.
نستلی، پاتریشیا (۱۳۸۳)، ژاپن، ترجمه فاطمه شاداب، تهران: ققنوس.
واردی، محمد (۱۳۸۴)، ژاپن، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

References

- Allison, A. (1996), *Permitted and Prohibited Desires: Mothers, Comics and Censorship in Japan*, Boulder, CO: Westview Press.
- Bauman, Z. (2004), *Wasted Lives: Modernity and Its Outcast*, Cambridge: Polity Press.
- Blair, T. and G. der Schro (2000), "The Third Way/ Die Neue Mitte", in: *The Politics of the New Centre*, B. Hombach (ed.), Translate from the German Mark Leonard, London: Polity Press.
- Campbell, J. C. and N. Ikegami (2003), "Japan's Radical Reform of Long-Term Care", *Social Policy and Administration*, vol. 37 (1).
- Chow, E. N. (2002), *Transforming Gender and Development in East Asia*, New York: Routledge.

- Crump, J. (2003), *Nikkeiren and Japanese Capitalism*, London: Routledge Curzon.
- Folbre, N. (2001), *The Invisible Heart: Economic and Family Values*, New York: Free Press.
- Folbre, N. and J. Nelson (2000), "For Love or Money or Both", *Journal of Economic Perspectives*, vol. 14 (4).
- Gamble, A. (2000), *Politics and Fate*, Cambridge: Polity Press.
- Garon, S. (1997), *Molding Japanese Minds: The State in Everyday Life*, Princeton, N.J.: Princeton University Press.
- Giddens, A. (1991), *Modernity and Self-Identity: Self and Society in the Late Modern Age*, Cambridge: Polity Press.
- Giddens, A. (1992), *The Transformation of Intimacy: Sexuality, Love and Eroticism in Modern Societies*, Cambridge: Polity Press.
- Gottfried, H. and J. O'Reilly (2002), "Reregulating Breadwinner Models in Socially Conservative Welfare Systems: Comparing Germany and Japan", *Social Politics*, vol. 9 (1).
- Heelas, P. and P. Morris (eds.) (1992), *The Values of Enterprise Culture: The Moral Debate*, London: Routledge.
- Hochschild, A. R. (2003), *The Commercialization of Intimate Life: Notes from Home and Work*, Berkeley: University of California Press.
- Imperatives and Electoral Incentives", *Journal of Japanese Studies*, vol. 33 (1).
- Lambert, P. (2007), "The Political Economy of Postwar Family Policy in Japan: Economic.
- LeBlanc, R. (1999), *Bicycle Citizens: The Political World of the Japanese Housewife*, Berkeley: University of California Press.
- Lewis, J. (2000), "Work and Care", in: *Social Policy Review 12*, H. Dean, R. Sykes and R. Woods (eds.), Bristol: Policy Press.
- Lewis, J. and S. Giullari (2005), "The Adult Worker Model Family, Gender Equality and Care: The Search for New Policy Principles and the Possibilities and Problems of a Capabilities Approach", *Economy and Society*, vol. 34 (1).
- Lister, R. (2002), "The Dilemmas of Pendulum Politics: Balancing Paid Work, Care and Citizenship", *Economy and Society*, vol. 31 (4).
- Marchand, M. H. and A. S. Runyan (eds.) (2000), *Gender and Global Restructuring: Sightings, Sites and Resistances*, London: Routledge.
- Okin, S. M. (1989), *Justice, Gender, and the Family*, New York: Basic Books.
- Peng, I. (2002), "Social Care in Crisis: Gender, Demography, and Welfare State Restructuring in Japan", *Social Politics*, vol. 9 (3).
- Piper, N. and M. Roces (eds.) (2003), *Wives or Worker: Asian Women and Migration*, Lanham, MD: Rowan and Littlefield.
- Political Activity and Women's Political Participation", *Japanese Studies*, vol. 26 (2).
- Roberts, G. S. (2002), "Pinning Hopes on Angels: Reflections from an Aging Japan's Urban Landscape", in: *Family and Social Policy in Japan*, R. Goodman (ed.), Cambridge: Cambridge University Press.

- Roberson, J. and N. Suzuki (eds.) (2003), *Men and Masculinities in Contemporary Japan: Dislocating the Salaryman Doxa*, London: Routledge Curzon.
- Rose, N. (1999), *Governing the Soul: The Shaping of the Private Self*, 2nd edn, London: Free Association Books.
- Rose, N. (2001), "The Politics of Life Itself Theory", *Culture and Society*, vol. 18 (1).
- Schoppa, L. J. (2006), *Race for the Exits: The Unraveling of Japan's System of Social Protection*, Ithaca, NY: Cornell University Press.
- Sevenhuijsen, S. (2000), "Caring in the Third Way: The Relation between Obligation, Responsibility and Care in the Third Way Discourse", *Critical Social Policy*, vol. 20 (1).
- Takeda, H. (2003), "Talking about Japanese Families: the Discursive Politics of the Familial", *Japan Forum*, vol. 15 (3).
- Takeda, H. (2005 a), "Governance through the Family: The Political Function of the Domestic in Japan", in: *Contested Governance in Japan*, G. D. Hook (ed.), London: Routledge.
- Takeda, H. (2005 b), *The Political Economy of Reproduction in Japan: Between Nation-State and Everyday Life*, London: Routledge Curzon.
- Takeda, H. (2006), "Gendering the Japanese Political System: The Gender-Specific Pattern of
- Vogel, E. (1963), *Japan's New Middle Class: The Salaryman and His Family in a Tokyo Suburb*, Berkeley: University of California Press.
- Vogel, E. (1979), *Japan as Number One: Lessons for America*, Cambridge, MA: Harvard University Press.
- White, M. I. (2002), *Perfectly Japanese: Making Families in an Era of Upheaval*, Berkeley: University of California Press.
- Williams, F. (2002), "The Presence of Feminism in the Future of Welfare", *Economy and Society*, vol. 31 (4).